

مکاشفہ 1



سال ۹۰ میلادی، شصت سال
پس از مرگ و قیام عیسی مسیح.



پطرس رسول در روم مصلوب شد، به گفته‌ی
عده‌ی کثیری او وارونه مصلوب گشت.



پولس رسول را با حکم پادشاه گردن زدند.



یوحنا رسول را در خمره‌ای از روغن جوشان انداختند و وی به طور معجزه‌آسای زنده ماند.



امپراتور جدیدی بر تخت
نشسته است.

نام او دومیتیان بود و مانند
بسیاری از امپراتورهای
پیشین خود، او نیز ظالم است.

او خیلی زود آئین پرستش امپراتور را
راه اندازی کرد.



همه ی مردم مجبور بودند که برای او بخور بوزانند
و در حضور همه اقرار کنند که امپراتور خداست.

ولی گروهی از مردم به یاداری از انجام
این کار خودداری می کردند.



اعتراف کن،
همین حالا!

تنها عیسی
مسیح خداست.

او را در
مقابل شیرها بیندازید.
در آنجا نزد شیران اعتراف
فواهد کرد.

او به
فاطر این خیانت
کشته فواهد شد.



نا بود باد
مسیحیان!

آره هقشونه،
اونقدر نادونن که میگن
یک مرده الآن زنده اس.

هزاران نفر از پیروان مسیح برای سرگردمن
جلوک حیوانات وحش انداخته و کشته شدند.

اگر هر رخدادی از قبیل قحطی، طاعون یا زلزله رخ می داد
امپراتور آن را بر گردان مسیحیان می انداخت.



امپراتور، یوحنا را به جزیره‌ی
دورافتاده‌ی پاتموس در سواحل
یونان تبعید کرد. او یقین داشت که از
آنجای یوحنا دیگر قادر به رهبری نخواهد بود
و تأثیری بر مسیحیان نخواهد داشت.



در تلاشی برای متوقف نمودن
این جنبش، امپراتور چنین تصمیم
گرفت که رهبران یا یوحنا را که
آخرین بازمانده از سرگردان عیسی
بود از بین ببرد.



اما نه شهید شدن رهبران و نه
جفاهایی که حکومت بر سر آن‌ها
می‌آورد نمی‌توانست ایمان این
دسته از پیروان مسیح را تضعیف نماید.

تعداد پیروان مسیح هر روز بیشتر می شد.

تجید در یاقوس - یوحنا در غاری زندگی می‌کرد و
منتظر مرگ خود و یا بازگشت دوباره‌ی عیسی بود.



ولی در همان جنزیره‌ی دورافتاده و از یاد
رفته، مسیح، هم خود و هم آینده‌ی بشریت
را بر یوحنا‌ی رسول مکتوف کرد.



در رویایی عظیم خدا پرده‌های آینده را گشود
و به یوحنا‌ی سالخورده ماجرایی عظیم
آخرین نوشتار کتاب مقدس را آشکار کرد...



... آخرین کتاب در کتاب مقدس، کتاب مکتوف.



مانند هر روز سنت یوحنا زمانی را صرف
پرستش خدا کرد.

ولی آن روز سنت خلیج متفاوت گشت...



یوحنا صدای بلندتری مانند
صدای شیور شنید...

آنچه را که
می‌بینی بنویس و به این هفت
کلیسا بفرست: به کلیساهای افسس،
اسمیرنا، پرغامس، طیاتیرا، سارد،
فیلادفیا و لافودیکیه.



یوحنا از اضطراب حیرت از حالت
ایستاده روی زمین افتاد
گوین مرده بود.



یوحنا برگشت و هفت چراغی بهی طلائی دید
و شخصی شبیه پیرانان.



یوحنا، شاگرد نزدیک عیسی که دقیقاً چهره‌ی عیسی
را می‌شناخت، از دیدن مسیح قیام کرده با بدنی
جلال یافته و شکوه آسمانی، مات و مبهوت گشته بود.



اکنون تا ابد زنده هستم!
کلیدهای مرگ و جهان مردگان در
دستان من است.



ترسان مباش! من
هستم اول و آخر. من زنده
هستم؛ همان کسی که مُرد.



همچنین خدا برکات مخصوصی به آنانی که این
کتاب را می‌خوانند، وعده می‌دهد...

هممی کسانی که این نبوت را می‌خوانند و آنچه را در
این کتاب نوشته شده در قلب خود حفظ می‌کنند، برکت
خواهند یافت، زیرا آن زمان نزدیک است.



هر آنچه را که می‌بینی بنویس، آنچه اکنون
هست و بعد از این هم اتفاق می‌افتد.

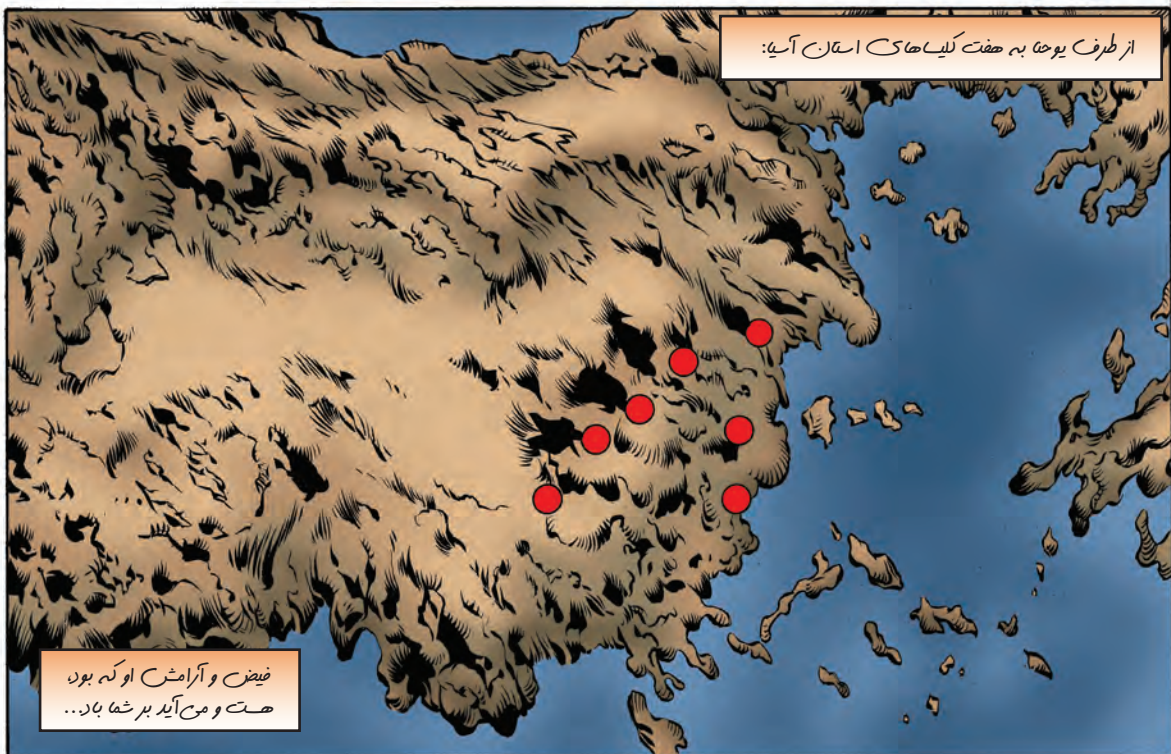
به کسی که ما را دوست
دارد...

... و به وسیله‌ی خوش
ما را از نگاه‌نمان آزاد
ساخته است...

... و ما را آفریده تا سلطنت
نماییم و به عنوان کاهنان
خدا یعنی پدر او را خدمت
کنیم. جلالت و قدرت بر او باد تا
ابدگاد را آفریند.



از طرف یوحنا به هفت کلیسای اسرار آید:

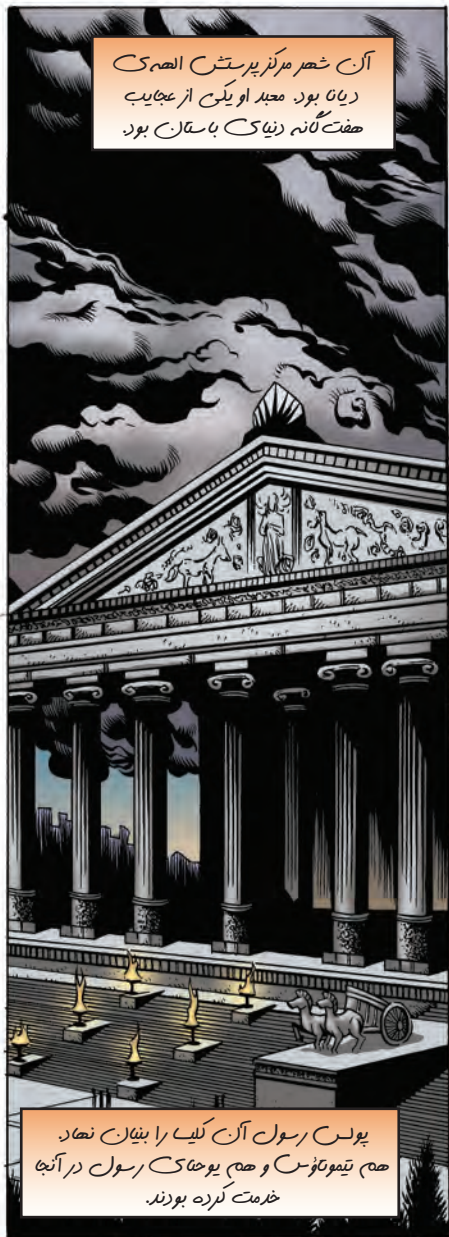


فیض و آرامش او که بود
هست و من آید بر شما باد...

میخ بیامی به یوحنا برای هر یک از کلیساها داده است، ولی این پیام برای تمام کلیساها در همگی دورانها نیز می باشد.

بزرگترین بندرگاه در آسیای صغیر در افسس بود و چهار جاذبه تجارتن مهم از آن شهر عبور می کرد.

آن شهر مرکز پرستش الهی دینا بود. معبد او یکی از عجایب هفت گانه دنیای باستان بود.



پولس رسول آن کلیسا را بنیان نهاد. هم تیموتئوس و هم یوحنا رسول در آنجا خدمت کرده بودند.

کلیسای افسس تکالیف صبیح را حفظ کرده، ولی محبت نداشت.

من از کردار، رنجها و بردباری تو آگاهم.

اما این شکایت را از تو دارم: عشق و علاقه ی نفستین خود را از دست داده ای.

توبه کن و مثل گذشته عمل نما.

به کسی که پیروز شود اجازه می دهیم از درخت زنگارانی که در باغ خدا می روید، بفرود.



اسمیرتا (از میرکنونج) در شمال افسی قرار داشت و به عنوان تاج آسیا و زیباترین شهر آن شناخته شده بود

این شهر مرکز علمی و داری بود و آنها به خاطر وفاداری شدیدشان به روم، به طور جدی به پرستش امپراتور می پرداختند.

هم رومیان و هم یهودیانی که در آنجا ساکن بودند، از پیروان مسیح نفرت داشتند.

فیلی
عالیست که برای امپراتور
فرد بفر بسوزانیم!

نشانت فوایم دار که
با کسانی که به پادشاه واقعی
وفادار نیستند چه می کنیم.

او را به
زندان بندازید تا با موش های
دیگر زندگی کند! فوایم دید که او و
خانواده اش چند ماه آینده را بدون هیچ
درآمدی بطور می گذرانند.

من از عذاب و فقر تو آگاهم،
با این حال تو غنی هستی!

از رنجی که در انتظار
توست ترسان نباش.

تا لحظه مرگت وفادار بمان و
من به تو تاج حیات خواهم بخشید.

هر که پیروز شود، عذاب مرگ دوم
را نخواهد چشید.

خطاب به پرغامس، خانم ای برای پرستشاه‌های
بت اسکلیپوس، باکچس و زنوس...



و نیز پایتخت پرستشاه قیصر،
میخ این را به آن کلیه می‌گوید...

من از محل زندگی تو آگاهم، جایی که تخت سلطنت شیطان در
آنجاست. با این حال تو به نام من وفادار هستی.



ولی از تو چند شکایت دارم... برخی از شما
از غذاهایی که به بت‌ها تقدیم شده‌اند
می‌خورید و مرتکب فساد جنسی می‌شوید.



تو ایمانت را به من انکار نکردی، حتی در روزهایی که آتپاس را
در شهر تو کشتند، شهری که شیطان در آن زندگی می‌کند.



من به آنانی که پیروز شوند،
مَنای پنهانی خواهم داد.

همچنین سنگی سفید به او
خواهم داد که نامی جدید برای او
رویش نوشته شده است و فقط
کسی که آن را دریافت می‌کند آن
را می‌شناسد.





معجزات خدا برای او تفتیح در جهنم است.

من او را گرفتار بسترش خواهم ساخت و کسانی را که با او زنا کرده‌اند همراه خودش گرفتار مصیبت شدیدی خواهم کرد.



در لیبای طیار ازنی بود که اذع می‌کرد نیمه است و می‌گفت مردم می‌توانند زن کنند بدون اینکه به روح آسیبی برسانند.



پیروان آن زن که از همان فساد اخلاقی طرفداری می‌کنند...

آنان را نیز خواهم کشت.



به کسانی که پیروز گردند و اراده‌ی مرا تا به آخر بجا آورند، اقتدار می‌دهم تا بر امت‌ها حکمرانی کنند.

کلیسای ساردس مرده بود زیرا پدر از
اضدادی بود که توطئه تازه نداشتند.



توبه این مشهور هستی که زنده‌ای،
ولی مرده‌ای.

بیدار شو!

آن چیزهایی را که
باقی مانده و نزدیک است
از بین برود، تقویت کن...

اگر بیدار نشوی،
من مانند دزد نرزد تو خواهم
آمد، و تو نخواهی دانست که
کی خواهم آمد.

تعداد کمی در ساردس
هستند که لباس‌های خود را
آلوده نکرده‌اند.

آن‌ها با لباس سفید در
کنار من راه خواهند رفت،
زیرا شایسته هستند.

هر که پیروز شود
مانند آن‌ها لباس سفید
بر تن خواهد داشت.



من می‌بینم که نام او هرگز از دفتر حیات
حذف نمی‌شود، بلکه در پیشگاه پدر خود و
فرشتگان نام او را تصدیق خواهم کرد.





تو حق نداری
در این باره چیزی بگویی!
همه‌ی ما می‌دانیم که خدا شریعت
را به موسی داد!

ولی عیسیای مسیح
کامل کنتره‌ی شریعت است،
همانی که انبیا در باره‌اش
نبوت کرده‌اند.



او را دور کنید! او هم یکی دیگر
از پیروان مسیح است! شهرمان را
از وجود آن‌ها پاک کنیم.

من می‌دانم که تو قوت
کمی داری. با این حال کلام مرا نگاه
داشته‌ای و نام مرا انکار نکرده‌ای.



کلیب ششم، کلیب سی خیلاد هفتم بود.
این کلیب ایوان خود را حفظ کرده بود.



برای هر کسی که پیروز شود،
ستونی در معبد خدای خود خواهم ساخت.

و دیگر هرگز آنجا را ترک
نخواهد کرد...



ای کسانی که اهل کنیسه‌ی
شیطان هستید، و ادعا می‌کنید
که یهودی هستید؛ این‌طور
نیست بلکه دروغ گوئید...

من کاری خواهم کرد که آن‌ها بیایند
و نذر پاهای تو بیفتند و آنان خواهند
دانست که تو محبوب من هستی.

مسیح قدرت‌ترین کلمات خود را
خطاب به شهبان لیبی
کانودریکیم گفته داشته است...

شهر هیراپولیس که در نزدیکی شامت به چشم‌های
آب گرم مشهور است در حالی که شهر کولیس که آب نیز
نزدیک است به خاطر چشم‌های آب سرد معروف است.

ولی آب کانودریکیم ولرم و کشف است که از یک قنات زیرزمینی
مح آید و مضافاً به محض چشیدن، آب را تف می‌کنند.

تف!!

من می‌دانم که تونه سردی و نه گرم، زیرا ولرم هستی و
من تو را از دهانم به بیرون می‌اندازم.

... داریج، به ویژه برای
تکلیف چشم

آب شهر یکی از ثروتمندترین شهرها در
آب منطقه بود و به صنعت مشهور داشت:
بانداریک، پشم بافی و ...

به تو نصیحت می‌کنم طلایی را
که در آتش تصفیه شده از من بخر
تا تو را به راستی دولت‌مند گرداند
و لباس سفیدی بخر تا بیوشی و
شرم عربانی خود را بیوشانی...

... و مرمی برای چشمانت تا
بتوانی ببینی.

پس از رساندن پیام میح به کلیسا، یوحنا رویایی از عالم بالا دید...
رویاى واضح مربوط به روزهای آخر بر روی زمین.

پس از آن نگاه کردم و آنها در مقابل من
دری رو به آسمان باز بود.

آن صدایی که قبلاً با من صحبت کرده بود،
بار دیگر با من سخن گفت، بالا بیا و من به تو نشان
خواهم داد که به زودی چه چیزی رخ خواهد داد.

روح مرا فراگرفت و آنها در
مقابل من تفتی در آسمان قرار
داشت و کسی روی آن نشسته بود.





و ظاهر کسی که روی تفت نشسته بود،
مانند یشم و عقیق می‌درخشید.

و رنگین‌کمانی به درخشندگی زمرد گرداگرد تفت بود...

بیست و چهار تفت دیگر هم وجود داشت...

در مقابل آن تفت هفت
مشعل سوزان بود...

در چهار گوشه‌ی تخت چهار موجود زنده قرار داشتند. [۱]
آن‌ها شب و روز دانا می‌گفتند: قروس، قروس، قروس.
است فراوند قادر مطلق، او که بود، و هست و می‌آید.





[۱] این موجودات پر از چشم بودند ولی آن‌ها همه دانا نبودند، زیرا تنها خداست که همه چیز را می‌داند. ولی این موجودات دانش و درک وسیعی دارند.

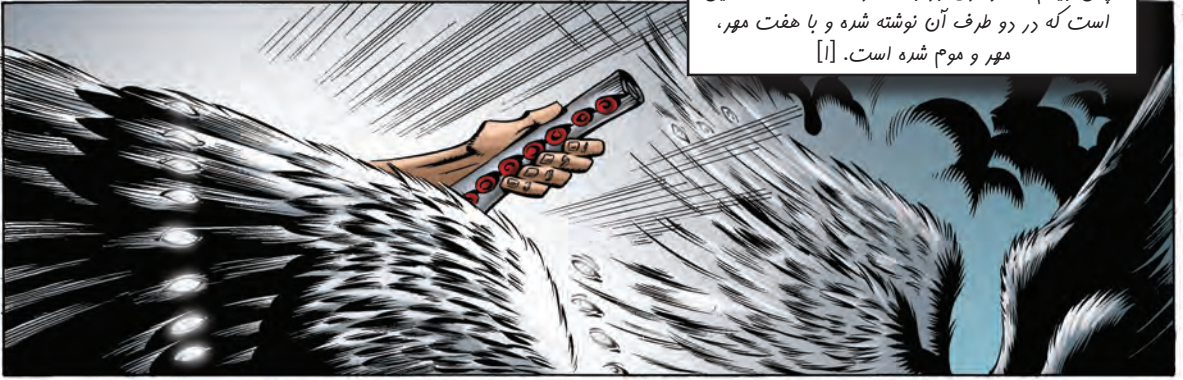
هر گاه که آن موهودات زنده آن تفت نشین را که تا ابر زنده است، جلال می‌دارند،
هرمت می‌داشتند و شکرگزاری می‌کردند، آن بیست و چهار پیر در مقابل آن
تفت نشین به زمین می‌افتادند و او را که تا ابرالآباد زنده است پرستش می‌کردند.





ای خداوند فدای ما،
تو شایسته‌ی جلال و مرمّت و قدرت
هستی، زیرا تو همه چیز را آفریده‌ای و
همه چیز به اراده‌ی تو آفریده شده
و میات دارند.

سپس دیدیم که طوماری در دست راست آن تفت نشین است که در دو طرف آن نوشته شده و با هفت مهر، مهر و موم شده است. [۱]



چه کسی
شایسته این است
که مهر را بردارد و
طومار را بکشد؟



ولی هیچ کس نه در آسمان و نه در زمین و زیر زمین نمی توانست
آن طومار را باز کند و حتی به داخل آن نگاهی بیندازد.



من گریستم زیرا هیچ کس پیدا نشد که شایسته ی این
باشد که طومار را باز کند و به درون آن نگاه کند.



آنگاه یکی از پیران
به من گفت:

گریه نکن!
بین، شیر سبت یهودا
و نسل داوود پیروز شده
است.

او قادر است
طومار را باز کند و هفت مهر
آن را بردارد.



[۱] احتمال دارد که منظور آن زمین باشد.
که مثل اسناد رسمی رومی با موم، مهر شده بود.

سپس یک بَره دیرم که گویی سَلَفی شره بود و در وسط تفت
ایستاده بود و آن چهار موجود زنده و پیران در اطرافش بودند.



او هفت شیپور و هفت چشم داشت، که نشانه‌ی هفت
روح فراست و به همه‌ی جهان فرستاده شده‌اند.



او آمد و آن طومار را از دست
راست تفت نشین گرفت.



و وقتی آن را گرفت، آن چهار موبود زنده و
بیست و چهار پیر نزد پای آن بزه به زمین افتادند.



هر یک از آن‌ها یک چنگ در دست داشتند و
کاسه‌های زرین را که پر از بفور بود نگاه داشته
بودند، که نشانه‌ی دعا‌های مق‌سین است.

و آن‌ها سرودی تازه
خواندند...



تو شایسته
هستی که طومار را برداری و مهر آن را باز
کنی، زیرا تو گشته شدی و با فونت مردمان
را از هر طایفه و زبان، و از هر ملت و امت
برای خدا فریدی.

تو آن‌ها را
 به سلطنت رساندی تا به عنوان
 کاهنان فدای ما را قدمت کنند...
 ... و آن‌ها بر زمین فرمانروایی
 فوهند کرد.



پس یوحنا یک گروه سراننده از فرشتگان را دید
 که جهان هرگز چنین چیزی ندیده است. گروه
 سرانندگان متشکل از میلیون‌ها فرشته بود.



برده‌ی قربانی شده
 شایسته است، تا قدرت و
 ثروت و مکتب و قوت بیاید و
 مرمت و جلال و تمجید

سپس شنیدم که هر
موجودی در آسمان...

...و بر روی زمین و زیر زمین...

... و روی دریا و هر آنچه
درون آن است می‌خوانند...

ستایش
و حرمت و جلال و قدرت بر
آن بڑهی تفت‌نشین باد تا
ابدالآباد.



آمین

زمانی که بزه نخستین مهر از هفت
مهر را باز می‌کرد، من شاهد بودم.

آنگاه شنیدم که اولین هیوان از
آن چهار موبود زنده با صدایی
مثل رعد گفت، ییا!



[۱] اسب سفید بیانگر یک دوره زمانی از صلح در جهان است که غیرعادی می‌باشد. ولی این آرامش از جانب مسیح‌های دروغین است که در بین کسانی که بر ضد مسیح هستند رواج می‌گیرد. همه‌ی دنیا از کسی که سوار بر آن اسب است، پیروی می‌کنند به این منظور که این صلح دروغین را پیدا کنند.

[۲] کمان نمایانگر جنگ است، ولی احتمال دارد نبود تیرهای آن به این معنی باشد که صلح با عهد بستن بدست آمده و نه با جنگ.

دیرم که اسب سفیدی در
مقابل من است. [۱]

سوار آن کمانی به دست داشت و تابی به او داده شد
و او پیروزمنده عازم فتح و ظفرگشت. [۲]





وقتی بتره دومین مهر را
گشود، شنیدم که «دومین
هیوان می‌گوید: «ییا!»

سپس یک اسب سرخ
رنگ دیگر بیرون آمد.

[۱] اکنون کشتار جنگی و خشونت بر
روی کره‌ی زمین آمد.

این سرآغاز شروع دردی است که هنگامی که مسیح
بر روی زمین بود در مورد آن تعلیم داد.

این زمانی است که قتل‌های خشونت‌آمیز،
عادی می‌شوند.

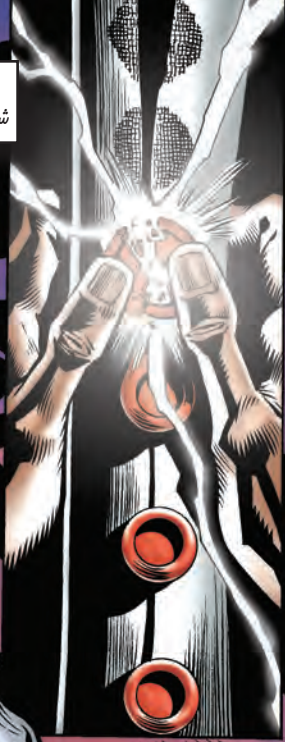
شورش‌ها، قتل‌عام‌ها، ترورها و کشت و
کشتارها خواهد بود.



به سوار آن این قدرت داده شده بود که صلح را
از روی زمین بردارد تا مردم یکدیگر را نکشند. [۱]

به او یک شمشیر بزرگ داده
شده بود.

وقتی بزه سومین مهر را گذرد،
شنیدم که هیوان سوم می‌گوید: «پیا»



قیمت یک پیمانه
کنرم و یا سه پیمانه جو، مزه
یک روز کار فواهر بود. به روغن
زیتون و شراب آسپی مرسان.
[۲]

[۱] جنگ در سراسر جهان منابع غذایی را نابود می‌کند و یک
قحطی و گرسنگی جهانی در پی خواهد داشت. ترازو بیانگر این است
که کمبود غذا منجر به جیره بندی و صف‌های دریافت غذا می‌شود.

[۲] مقدارها این را نشان می‌دهد که مردم تمام روز را کار می‌کنند
تا فقط غذای کافی برای آن روز را بدست آورند. دانه‌های جو که به
حیوانات داده می‌شده را انسان‌ها خواهند خورد. موادی مثل شراب و روغن
که برای پخت و پز استفاده می‌شد نایاب و تشریفاتی خواهد شد.

به آنجا نگاه کردم و در مقابل خود
اسبی سیاه دیدم! سوار آن اسب،
ترازویی به دست داشت. [۱]

سپس صدایی از میان آن چهار
هیوان زنده شنیدم که می‌گفتند...



زمانی که بتره مفر چهارم را کشود
صدای هیوان چهارم را شنیدم که
گفت: «بیا».

اسپی با رنگ پریده در آتیا دیرم. [۱]



به آنها قدرتی داده شده بود تا
یک چهارم زمین را با شمشیر،
قحطی، امراض و هیوانات وحشی
از بین ببرد. [۲]

[۱] در نتیجه جنگ و قحطی، امراض و بیماری‌های
بیشتری در جهان بوجود آمد.

[۲] حتی امروز هم بیماری‌هایی که زمانی ریشه‌کن شده بودند،
دوباره بوجود آمده‌اند. خرابی‌ها، دست‌آوردهای جنگ هستند، گرسنگی و
بیماری اکنون بیست و پنج درصد جمعیت را در بر گرفته است.



نام سوارش مرگ بود و دنیای
مردگان به دنبالش می آمدند.